

# گسست بافت اجتماعی و سقوط دولت ملی

چالش بزرگ قرن بیست و یکم

زهرا انصاری



– افسانه توسعه  
– اسوالدو دریورو  
– محمود عبدالله زاده  
– اختران  
– ۱۳۸۳، ۲۰۸ صفحه، ۱۵۰۰ نسخه، ۲۰۰۰ تومان

آورده شده و چنان در ارائه آن به مثالهای واقعی و روشنی روی آورده که خواننده را در همین ابتدای کار به تأمل وامی دارد مؤلف براساس تجربه عینی‌ای که گذشت قرن بیستم برجای نهاده معتقد است که بسیاری از کشورهایی که به غلط «در حال توسعه» نامیده شده‌اند نه تنها در مسیر تبدیل شدن به کشورهای تازه صنعتی شده قرار ندارند بلکه در حال لغزیدن به سوی وضعیت اقتصادهای ملی ناکارآمدند که اگر وضع شان بدتر شود و احتمالاً از درون دچار انفجار خشونت شوند به موجودیتهای آشوب زده لگام گسیخته بدل می‌شوند. دلیل مدعای مذکور این است که فقر عظیم کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین مانع از آن است که بتوانند اقتصادهای مبتنی بر بازار در اندازه ملی ایجاد کنند و فقدان بهره‌گیری از فناوری در کارهای تولیدی و خدماتی از رقابت آنها در اقتصاد جهانی جلوگیری می‌کند زیرا اقتصاد نوین جهانی به نحوی روزافزون خواهان کالاهای ساخته شده و خدمات پیشرفته است و کمتر از مواد خام و نیروی کار غیرماهر فراوان آنها استفاده می‌کند. دلیل دیگر این در جازدن و ثبات غیرلازم، ظهور دولتهای ملی بسیاری زیادی است که در آنها قدرت سیاسی یعنی دولت همراه با فرایند کسب استقلال و پیش از شکل گیری ملت، یعنی قبل از

تجربه و پیشینه علمی مؤلف یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر خواندنی بودن کتاب است. «آرای اسوالدو دریورو، حاصل بیش از بیست سال حضور در مجامع بین‌المللی و آگاهی عمیق از مسائل سیاسی و اقتصادی در صحنه جهانی است» (ص ۶) البته محتوای کتاب هم این موضوع را تأیید می‌کند. این را می‌توان به درستی از نوشته لوموند دیپلماتیک نیز دریافت: «مطالعه این کتاب به دلیل اصالت و تازگی نقطه نظرات، به هنگام بودن تحلیلها و پیشنهادهای خیره کننده‌اش ضروری است... این کتاب آکنده از اندیشه‌هایی نو است و روشی هوشمندانه برای درک بهتر بی‌نظمیهای کنونی جهان ارائه می‌کند.» (پشت جلد) نظر خاویر پرزدو کوئیبار دبیر کل سابق سازمان ملل متحد ۱۹۹۱-۱۹۸۲ هم در این زمینه روشنگر است: «این کتاب تفکر برانگیز این باور عمومی را که توسعه فرایندی محتوم برای دولتهای ملی است رد می‌کند. از بزرگ‌ترین امتیازهای کتاب افسانه توسعه این است که نشان می‌دهد بسیاری از کشورهای در حال توسعه در واقع به ویروس ناکارآمدی مبتلایند.» (پشت جلد) کتاب حاضر دارای ۶ فصل است. در مقدمه کتاب، نظریه‌ای که در طول کتاب شرح و بسط داده خواهد شد، به طور جامع و مختصری

**بسیاری از کشورهای که به غلط «در حال توسعه» نامیده شده‌اند  
نه تنها در مسیر تبدیل شدن به کشورهای تازه صنعتی شده قرار ندارند  
بلکه در حال لغزیدن به سوی وضعیت اقتصادهای ملی ناکارآمدند که اگر وضع‌شان بدتر شود  
و احتمالاً از درون دچار انفجار خشونت شوند به موجودیتهای آشوب زده لگام‌گسیخته  
بدل می‌شوند**

همان‌طور که از عنوان فصل اول مشخص می‌شود نویسنده به بررسی زوال دولت ملی می‌پردازد. پدیده دولت ملی پس از فروپاشی انحصار حاکمیت پادشاهان با استقلال ایالات متحده در سال ۱۷۷۶ شکل گرفت که مبنای آن جمهوری به روشهای دموکراتیک و احترام به حقوق سیاسی و مدنی فرد اصل بود. ولی با انقلاب فرانسه مفهوم «ملت» که مفهومی اساساً نو، مبهم و زاده عقل‌گرایی فرانسوی بود اهمیت فوق‌العاده‌ای یافت. به این معنا که هیچ‌کس نمی‌تواند قدرتی را که از سوی ملت نباشد، اعمال کند یا ملت به گفته روسو همان «اراده عمومی اکثریت» بود. از آنجا که اراده عمومی اکثریت یا اراده ملت با اراده گروه قومی مسلط یا یک طبقه اجتماعی از پیش مقدر شده اشتباه گرفته می‌شود، در انقلاب فرانسه استبدادی که هیچ‌گاه در ذهن انقلابیون نمی‌گنجد به آرامی جای خود را باز کرد. ایده دولت ملی جمهوری و دموکراتیک که غایت آن رفاه و شادمانی مردم است باعث شد تا هر گروه انسانی که دارای اشتراکهای قومی و فرهنگی و دینی بودند احساس کنند که می‌توانند و باید صاحب دولت باشند حتی اگر که یک ملت واقعی نبودند و امکانات اقتصادی و فنی کارآمدی را نداشتند. علاوه بر این دوره جنگ سرد و نهضت ضد استعماری نیز - که بیشتر ایدئولوژی ملت‌گرایانه بود تا توسعه اقتصادی و اجتماعی - به این فرآیند کمک کرد. رقبای جنگ سرد به محض استقلال کشوری به حمایت سیاسی از آن می‌پرداختند و کمکهای اقتصادی لازم را انجام می‌دادند چنین حمایتها و کمکهایی باعث تداوم توهم توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشورهای شد که هیچ‌تصور از دولت یا ملت نداشتند و فاقد طبقه متوسط و بازار ملی مورد نیاز برای حکومت‌پذیری و کارآمدی بودند. با پایان جنگ سرد این کشورها به حال خود رها شدند و به شبه دولتهای ملی تبدیل شدند که فقط در معرض فرایند «انقلاب طبیعی» اقتصاد نوین جهانی قرار داشتند. این شبه دولتهای ملی نه تنها در عرصه بین‌المللی از هیچ قدرتی برخوردار نیستند بلکه

پیدایش یک بورژوازی واقعی و یک اقتصاد سرمایه ملی وحدت بخش پدید آمد. در واقع این کشورهایی که به غلط در حال توسعه نامیده شده‌اند، همان پروژه‌های ملی ناتمام یا شبه دولتهای ملی‌اند که توسعه نمی‌یابند. همان «کودکان عشق به آزادی‌اند و نه فرزندان ثروت طبقه متوسط و پیشرفت علمی و فنی» (ص ۱۰) این کشورها که در ابتدای کار به علت غنی بودن منابع طبیعی و فراوانی نیروی کار آینده‌شان با توسعه رقم می‌خورد بعدها با تقارن نامیمون کسب استقلال‌شان با وقوع انقلاب فناوری هیچ‌گزینه‌ای برای رویارویی با توسعه نداشتند. بعضی از کشورهای به اصطلاح در حال توسعه در طول جنگ سرد با استفاده از اختلاف شرق و غرب توانستند ارزش استراتژیکی کسب کنند و از کمکهای اقتصادی و حمایت سیاسی یکی از دو قطب قدرت استفاده کنند و هزینه ناکارآمدی اقتصادی‌شان را بپردازند. با پایان جنگ سرد اجبار آنها به ادغام در اقتصاد جهانی، نارسایی تاریخی دولت ملی را برای آنها آشکار کرد و توسعه از شکل یک نتیجه دست‌یافتنی به شکل توهمی درآمد که باید یک پیمان ملی برای بقا و زنده ماندن جایگزین آن شود. اما در جواب کارشناسان و سردمداران جهانی شدن که معتقدند: «در نتیجه رقابت در سطح جهانی در چارچوب یک بازار جهانی کاملاً آزاد همه کشورها به ثروت و توسعه نایل می‌آیند» (ص ۱۱) باید گفت اقتصاد جهانی امروز آنقدرها هم آزاد نیست زیرا نه اجازه حرکت آزاد به انسانهای جویای کار می‌دهد و نه امکان الگوبرداری از فناوری خارجی را که در گذشته وجود داشته فراهم می‌کند. جهانی شدن با گرایش به سوداگری و بورس بازی نه تنها کمکی به تولید و اشتغال نمی‌کند بلکه استفاده آن از فناوریهای تولید کار اندوز در زمانی که جهان توسعه نیافته در ورطه یک انفجار جمعیت شهری قرار دارد باعث ایجاد محرومیت اجتماعی می‌شود. در واقع انقلاب فناوری در برخورد با انفجار جمعیت در جوامع فقیر قرار می‌گیرد.

## بانک جهانی به این باور بود که وقتی اقتصادها آزاد شوند، مزیت‌های نسبی کشورهای در حال توسعه، سرمایه‌گذاری خارجی لازم برای نوسازی را جذب خواهد کرد، غافل از اینکه شرکت‌های فراملیتی به دنبال زیرساخت‌های خوب و بازار بزرگ داخلی اند بنابراین بدون حمایت دولت نمی‌توان به نوسازی فناورانه دست یافت

دیگر نمی‌توان قدرت جهانی را از پیروزی در بازی میان قدرتهای بزرگ به دست آورده بلکه امروزه میزان قدرت یک کشور به توان آن کشور در رقابت و نوآوری فناورانه و انجام دادوستد در مقیاس جهانی برمی‌گردد. اکنون بازی جدید بازی شرکت‌های فراملیتی است و جهانی شدن مسیر خود را از رقابت جهانی آزاد میان ملت‌ها به شبکه‌ای از توافق و فعالیتهای تولیدی و مالی شرکت‌های فراملیتی تغییر داده است. با اینکه تنها گزینه کشورهای توسعه نیافته سرمایه‌گذاری فراملیتی تولیدی است ولی شرکت‌های فراملیتی در سرمایه‌گذاری‌هایشان فقط به آن عوامل ملی علاقمندند که بیشترین سود را بدون هیچ خطر بزرگی ایجاد کند و بر بخش سیاسی قدرتهای صنعتی نفوذ پر دامنه‌ای داشته باشد. هر دوی این اهداف با متمرکز کردن فعالیتشان در ایالات متحده، اروپا و ژاپن حاصل می‌شود. گروه هفت هم با اعمال فشار به منظور بازکردن بازارهای خارجی بر روی محصولات، خدمات و سرمایه‌شان از این شرکت‌ها حمایت می‌کند. پس این شرکت‌ها توانسته‌اند قدرتهای صنعتی بزرگ را متقاعد کنند که برنامه‌های اقتصادی بین‌المللی مهم را به نفع منافع جهانی آنها بپذیرند در حالی که خودشان هیچ مسئولیت بین‌المللی را نپذیرفتند و فقط در برابر سهامداران خود احساس مسئولیت می‌کنند. به این علت جوهرهٔ دموکراسی از بین رفته است و نوعی دیکتاتوری مالی و اقتصادی جهانی ناشناخته در حال ظهور است زیرا مردم این مجموعه را برنگزیده‌اند ولی قواعد بازی اقتصادی اکثر مردم جهان را آنها تعیین می‌کنند. عنوان روحانیت ابرملی که به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اشاره دارد، عنوان زیبایی است.

آنها کشورهای توسعه نیافته را به یک‌آئین واحد اقتصادی برای نجاتشان از کابوس فقر و تبدیل شدنشان به اقتصادهای سرمایه‌داری موعظه می‌کنند و کشورهای توسعه نیافته برای پرت نشدن به دنیای مطرود بدون اعتبارات بین‌المللی مجبور به پذیرش قدرت ابرملی

اغلب چون حکومت‌های انتخابی ولی غیر دموکراتیک دارند منشأ مشکلاتی برای جامعه بین‌الملل نیز هستند. با ورود شرکت‌های فراملیتی نه تنها اقتصادهای ایالات متحده، اروپا و ژاپن ادغام شدند بلکه بین آنها و اقتصادهای تمام دنیا ارتباط برقرار شد و با پایان جنگ سرد به تجاوز به حاکمیت‌های تمام دولت‌های ملی ادامه دادند. این مؤسسات در مسیر جهانی شدن در حال از بین بردن سرمایه‌داری هستند که باعث شده تا کنترل دولت‌های ملی بر پول و سیاست‌های مالی از بین برود. جهان پس از جنگ سرد از ثبات استراتژیک خارج شد و وارد فرایند بی‌نظمی جهانی شده است و امروز هیچ کس نمی‌تواند جهان را به نظم درآورد. گرچه از نظر نویسنده این شبه دولت‌های ملی آسیا، آفریقا و امریکای لاتین باعث این بی‌نظمی‌ها هستند ولی همان‌طور که اشاره شد دولتهای ملی بزرگ هم قدرت خود را از دست داده‌اند زیرا آنها جوامع مصرفی هستند که بر اصل ارضای آنی مبتنی شده است و حاضر نیست برای برکندن شر در مناطق فقیر و دور افتاده جهان قدمی بردارد. پاسخ این قدرتهای بزرگ به اوضاع آشفتهٔ جهان آمیزه‌ای از احتیاط و بدبینی مفرط است. اینک بزرگ‌ترین دولت‌های ملی صنعتی اقتصاد ملی خود را به دست جهانی شدن می‌سپارند که هدایت آن را شرکت‌های فراملیتی عهده‌دار شده‌اند که خود زادهٔ سرمایه‌داری هستند. این شرکت‌های فراملیتی حتی معتقدند که کشورهای در حال توسعه نیز باید خود را در واحدهای فرعی کوچک‌تر و کارآمدتر در حوزهٔ یک شهر بزرگ سازماندهی کنند که مستقلاً به اقتصاد جهانی مرتبط هستند.

متأسفانه در بسیاری از شبه دولتهای فقیر، تمرکزگرایی دولت باعث شده تا این دولتها آنقدر بزرگ شوند که دیگر تاب رقابت در دنیای جهانی شدهٔ متحول را نداشته باشند. کارکرد دولت ملی به تدریج به کارکردهای اداری و مدیریتی تقلیل یافته است.

نویسنده کتاب در فصل دوم به این مسئله می‌پردازد که در قرن ۲۱

در قرن ۲۱ دیگر نمی‌توان قدمت جهانی را از پیروزی در بازی میان قدرتهای بزرگ به دست آورده بلکه امروزه میزان قدرت یک کشور به توان آن کشور در رقابت و نوآوری فناورانه و انجام داد و ستد در مقیاس جهانی برمی‌گردد

متخصصان و کارشناسان و بانک جهانی نمی‌توانند ویروسهای ناکارآمدی را پیدا کنند زیرا هیچ بینش واقعی راجع به جهان پیرامون خود ندارند

جهانی شدن اقتصادی و مالی کنونی فرایندی تجاوزکارانه است که ثروتمندان را ثروتمندتر و فقرا را فقیرتر می‌کند و توسعه دموکراسی را تابع منافع اقتصادی قرار می‌دهد

محیط طبیعی و دارای اراده ماست و فاقد قضاوت اخلاقی و دارای قانون گزینش طبیعی که اقتصادهای کشورها برای ماندن در آن باید خود را با آن وفق دهند وگرنه حذف می‌شوند. اصل تعارض و تکامل داروین هم در اقتصاد بیانگر این است که اقتصادها باید با هم رقابت کنند و توسعه یابند تا در محیط اقتصادی به عنوان موجودات اقتصادی کارآمد و ماندنی حاکم شود. داروینسیسم اقتصاد را به عامل تعیین کننده تمام گزینه‌های دیگر خواه سیاسی یا اجتماعی و فرهنگی تبدیل می‌کند. نقطه ضعف اقتصاد جهانی، فقدان قدرت خرید جهان توسعه نیافته است. مردم نمی‌توانند در «جهانی شدن مصرف» شرکت کنند و برای اغلب شرکتهای فراملیتی فقط به دام انداختن اقلیتهای پولدار اهمیت دارد.

تعدیل بدون نوسازی آخرین بخش قصه دراز داروینی شد زیرا بانکداران که افزایش شدید سپرده‌های نفتی در بانکهای فراملیتی شان موجب عرضه هنگفت اعتبار شد، به جهان سومیه پیشنهاد وام دادند. این کشورها نیز که با افزایش قیمت نفت و ازدیاد هزینه‌های واردات است مواجه بودند این پیشنهاد را پذیرفتند. اقدام بعدی بانکها کشاندن اقتصادهای مقروض توسعه نیافته به داخل رقابت جهانی بود. این کار براساس آزادسازی سریع و کورکورانه اقتصادهای ابتدایی و از نظر فناوری عقب مانده توسط برنامه تعدیل ساختاری بانک جهانی صورت گرفت و باعث شد که کشورهای توسعه نیافته همان محصولات پیشین را تولید کنند و هیچ انگیزشی برای نوسازی ایجاد نشد. بانک جهانی بر این باور بود که وقتی اقتصادها آزاد شوند، مزیت‌های نسبی کشورهای در حال توسعه، سرمایه‌گذاری خارجی لازم برای نوسازی را جذب خواهد کرد، غافل از اینکه شرکتهای فراملیتی به دنبال زیرساختهای خوب و بازار بزرگ داخلی‌اند بنابراین بدون حمایت دولت نمی‌توان به نوسازی فناورانه دست یافت. تعدیل، نشان‌دهنده شکست منطق اقتصاد داروینی است و بانک جهانی با تغییر موضع خود، از نوسازی دولت حمایت می‌کند تا از آسیب‌پذیرترین گروه‌های اجتماعی حفاظت کند و در خدمات اجتماعی، زیرساختها و حفظ

غیردموکراتیک هستند. قدرت کشورهای در حال توسعه میان شرکتهای فراملیتی و روحانیت ابرملی بسیار ناچیز است و قادر به اعمال نفوذ در قواعد بازی اقتصادی بین‌المللی نیستند. آنها فقط به سرمایه‌گذاری شرکتهای فراملیتی امیدوارند تا با مدرن کردن فناوری-شان، شرکتهای قابل رقابت در اقتصاد جهانی را ایجاد کنند زیرا آنها برای متحد شدن به شکل یک جبهه جهانی مبتنی بر منافع مشترک همواره از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بسیاری نامتجانس بوده‌اند. در واقع این کشورها به دلیل فقر مالی و تهیدستی فنی و علمی در سطح ملی نمی‌توانند طبقه متوسطی تشکیل دهند که مصرف کنندگانی واقف به حقوق شهروندی خود باشند و به دولتهای ملی مدرن و سرمایه‌داری و دموکراتیک تبدیل شوند و همراه با اکثریت مردم خود در اقتصاد جهانی ادغام شوند. یکی از بزرگ‌ترین چالشهای آنها، رها شدن از عقب‌ماندگی علمی و فنی است که ناشی از فقدان علاقه فرهنگی و تاریخی به نظریه علمی و علوم کاربردی است.

فصل سوم با عنوان «داروینسیسم بین‌المللی» به بحث در خصوص وضعیت اخلاقی در اقتصاد جهانی می‌پردازد. آدام اسمیت که می‌توان او را الهام‌بخش نظام نوین اقتصاد جهانی دانست هرچند که معتقد بود تعقیب نفع شخصی در کل به نفع جامعه است ولی به اهمیت جنبه‌های اجتماعی و امور اخلاقی باور داشت، یعنی نفع شخصی در چارچوب اخلاقیات اجتماعی یا «رفتار خردمندانه» در واقع موتور یک اقتصاد موفق است. به نظر دریورو این استدلال که «اقتصاد به عنوان یک علم محض و بازار به عنوان یک کانون طبیعی اخلاقاً خنثی، بازاری که بدون توجه به بیکاری، فقر و یا میزان عقب‌ماندگی هر کشور، تعیین می‌کند کدام شخص، شرکت یا ملتی شایستگی رقابت کردن را داراست. تبدیل توصیف آدام اسمیت از آزادی اقتصادی و مسئولیت اخلاقی به داروینسیسم بازار جهانی است» (ص ۸۰) آنچه که نوکلاسیکها و سیاستمداران لیبرال افراطی دنبال می‌کردند همان سه اصل دوگانگی، تعارض و تکامل چارلز داروین بوده است. اصل دوگانگی داروین در اقتصاد متضمن این نکته است که بازار جهانی یک

بعضی از کشورهای به اصطلاح در حال توسعه  
در طول جنگ سرد با استفاده از اختلاف شرق و غرب توانستند  
ارزش استراتژی یکی کسب کنند و از کمکهای اقتصادی  
و حمایت سیاسی یکی از دو قطب قدرت استفاده کنند و هزینه  
ناکارآمدی اقتصادی شان را بپردازند. با پایان جنگ سرد  
اجبار آنها به ادغام در اقتصاد جهانی،  
نارسایی تاریخی دولت ملی را برای آنها آشکار کرد  
و توسعه از شکل یک نتیجه دست یافتنی به شکل توهمی درآمد  
که باید یک پیمان ملی برای بقا و زنده ماندن  
جایگزین آن شود

بازی در بازار مالی جهانی ایجاد می شود به حیات خود ادامه می دهند. در واقع اقتصادهای ملی ناکارآمد که علت اساسی فروپاشی اجتماعی و سقوط نهایی دولتهای ملی توسعه نیافته اند توانسته اند در شرایطی تثبیت شده (عدم توسعه) به حیات خود ادامه دهند.

نویسنده در فصل پنجم به این بحث می پردازد که تجاوز یک رفتار ثابت تاریخی در میان انسانها بوده است. به طور کلی این در گرایش فطری انسان اندیشه ورز وجود دارد که خودش، گروهش، زبانش و قومش از انسانهای دیگر برتر هستند و امروزه این تحقیر انسانیت در جهان به شکل طرد اجتماعی توسط آن گروههای انسانی که به دلیل تسلط بر فناوریهای نوین، خود را متفاوت یا برتر احساس می کنند نسبت به گروههایی که فناوری عقب مانده ای دارند اعمال می شود.

گروههای انسانی که به دلیل فرهنگهای سنتی، از مدرنیته به شدت احساس اهانت می کنند، گروههای پیشرفته از نظر فناوری را محصولی اهریمنی می دانند که باید در مقام گونه ای متفاوت با آنها مقابله کند. در طول نیمه اول قرن بیستم رفتار با دیگران در مقام گونه ای متفاوت با جنگ و کشتن همراه بود ولی در نیمه دوم قرن بیستم به عنوان ایدئولوژی استحکام یافته ظاهر شد و مبارزه بین دو ایدئولوژی سرمایه داری و کمونیسم که هر دو نویددهنده تأسیس جامعه ای عادل و رسیدن به رفاه مادی بودند در گرفت در حالی که هر دو تفسیری تجاوزکارانه از یک ایدئولوژی هستند. ایدئولوژی پیشرفت مادی، با پیروزی نیمه سرمایه داری ایدئولوژی پیشرفت، نه تنها وارد نظام نوین اخلاقی نشدیم و بر تجاوز و چپاول غلبه نکردیم بلکه به نظر می رسد اتخاذ موضعی به نفع دموکراسی، آزادی و حقوق بشر صرفاً یک تاکتیک ضدکمونیستی بوده است. آزادسازی و خصوصی سازی اقتصادها بدون وجود نهادهای دموکراتیک، جامعه مدنی و همبستگی اجتماعی هرگز دموکراسیهای سرمایه داری مدرن و واقعی پدید نخواهد آورد. جهانی شدن اقتصادی و مالی کنونی فرایندی تجاوزکارانه است که ثروتمندان را ثروتمندتر و فقرا را فقیرتر می کند و توسعه دموکراسی را تابع منافع اقتصادی قرار می دهد.

محیط زیست سرمایه گذاری نماید. در گزینه داروینی بازار و انقلاب فناوریانه «ماده زدایی» و «کارگرزدایی» با اینکه شالوده های صنعتی شدن هستند ولی هیچ تناسبی با اجتماعهای توسعه نیافته که همچنان در انفجار جمعیت و تولید مواد خام هستند ندارند. اگر کارفرمایان بخواهند شرکتهایشان را نوسازی کنند و با افزایش کیفیت محصولاتشان به صادرکنندگان جهانی تبدیل شوند باید تولیدشان مبتنی به کارگاه و بازطراحی شود که مشاغل را به نحو پدیده ای حذف می کند و سود را افزایش می دهد.

در فصل چهارم نویسنده معتقد است که افسانه توسعه زاده این اعتقاد است که توسعه فرایندی طبیعی است. کارشناسان و سیاستمداران معتقد بودند که توسعه اقتصادی و اجتماعی، فرایند ذاتی همه دولتهای ملی است؛ سرمایه داری جهانی کوشید تا از طریق جهانی شدن، جوامع سرمایه داری مدرن را در اکثر کشورهای توسعه نیافته باز تولید کند ولی هیچ گاه این اتفاق نیفتاد و فقط بخش اصلی جمعیت دنیا از اقتصاد جهانی طرد شد. افسانه توسعه اشاره ای ضمنی مذهبی گونه ای به امید و نجات از فقر دارد؛ هنوز سیاستمداران کشورهای فقیر را بر آن می دارد که به پر کردن شکافی که جوامع آنها را از جوامع صنعتی سرمایه داری جدا می سازد، ادامه دهند. آنها با آزادترین سیاستهای اقتصادی و بیشترین همکاری بین المللی هم قادر به پر کردن این شکاف نیستند؛ روابط بین المللی کنونی مبتنی بر اصل داروینیسم است زیرا با روندی که جهانی شدن دارد، کشورهای فقیر فقط وارداتشان برای رسیدن به الگوی مصرف جهانی زیاد می شود آن هم با کمک بین المللی که فرزند افسانه توسعه است و آشکارترین گواه توسعه نیافتگی این کشورها است. متخصصان و کارشناسان و بانک جهانی نمی توانند ویروسهای ناکارآمدی را پیدا کنند زیرا هیچ بینش واقعی راجع به جهان پیرامون خود ندارند.

بیماری اساسی که به تدریج کشورهای توسعه نیافته را کاملاً از اقتصاد جهانی طرد خواهد کرد فقر علمی و فنی است. این کشورها به زور خصوصی سازی و مقوله زیادی سرمایه متزلزل که از طریق بورس

کارشناسان و سیاستمداران معتقد بودند که توسعه اقتصادی و اجتماعی، فرایند ذاتی همه دولت‌های ملی است؛ سرمایه‌داری جهانی کوشید تا از طریق جهانی شدن، جوامع سرمایه‌داری مدرن را در اکثر کشورهای توسعه نیافته باز تولید کند ولی هیچ‌گاه این اتفاق نیفتاد و فقط بخش اصلی جمعیت دنیا از اقتصاد جهانی طرد شد

آدام اسمیت که می‌توان او را الهام‌بخش نظام نوین اقتصاد جهانی دانست هر چند که معتقد بود تعقیب نفع شخصی در کل به نفع جامعه است ولی به اهمیت جنبه‌های اجتماعی و امور اخلاقی باور داشت

بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی و حتی خشونت خواهند بود. پیش‌بینی زمان عبور یک کشور از مرز تحمل اختلاف بین جمعیت و منابع و متلاشی شدن آن از درون و گرفتار شدنش به خشونت ناممکن است پس با تمام این تفاسیر چالش بزرگ قرن ۲۱، توسعه ملی نیست بلکه بقای ملی است یعنی در امان ماندن از گسست بیشتر بافت اجتماعی و جلوگیری از سقوط پروژه دولت ملی. در پایان می‌رسیم به کنار گذاشتن افسانه توسعه و روی کار آمدن افسانه بقا و جست‌وجوی برنامه‌ای که پیمان بقا را مطرح می‌کند، پیمانی میان رهبران سیاسی کشورهای فقیر که اساسی‌ترین پیش شرط آن، وجود رژیم‌های واقعاً دموکراتیک است.

دو نکته:

۱. کتاب «افسانه توسعه» از لحاظ واقع‌بینی و پرهیز از مباحث شعاری، کتابی قابل تأمل است. هرچند نویسنده خود در مجامع بین‌المللی بوده و دور بودن آنها را از واقعیت‌های پیرامونشان در جهان به عنوان بزرگ‌ترین دلیل افسانه شدن طرحی به نام توسعه دانسته است، ولی در نهایت راهکار ارائه شده برای حل معضلات دروازه گنگ و مبهمی به نام «پیمان بقا» آمده و عوامل مهم بقا نیز در فصل‌های ابتدایی کتاب مذمت شده‌اند مثل حفظ دولت ملی که هیچ امکانات اقتصادی برای دولت بودن ندارد.

۲. آنچه به عنوان پیشفرض پیمان بقا مطرح می‌شود یعنی ایجاد دولت واقعاً دموکراتیک چیزی است که کشورهای توسعه نیافته برای رفتن به سوی توسعه نیاز دارند نه برای بقا، به نظر نویسنده عامل توسعه نیافتگی فقر علمی و فنی ناشی از فرهنگ و اخلاق سنتی ضد مدرنیته و دولت غیردموکراتیک است. وقتی کشوری بتواند دولتی دموکراتیک تشکیل دهد یعنی از فرهنگ سنتی و عقب‌مانده دوری جست‌وجو و علم و فناوری را می‌تواند کسب کند و البته بقا در کنار به دست آوردن این علم و فناوری و به واسطه همانها ایجاد می‌شود.

قاطع‌ترین جوابی که واقعیت جهانی به افسانه توسعه می‌دهد وجود موجودیتهای لگام گسیخته از دهه ۱۹۹۰ به این سو است. مشخصه این ناآرامیها عدم کنترل دولت بر سرزمین و مردم است. این موجودیتهای آفریده‌های انفجار جمعیت و بیکاری و دستخوش آزرده‌گیهای اجتماعی، قومی، مذهبی و فرهنگی‌اند که با وخیم‌تر شدن ناکارآمدی اقتصاد کشورهايشان در برابر اقتصاد نوین جهانی تشدید شده‌اند.

آنچه تاکنون باعث شد تلاش نیروهای صلح سازمان ملل متحد بی‌ثمر باشد فقدان اراده سیاسی قدرتهای بزرگ در استفاده از نیروی نظامی برای حفظ حقوق بشر است که ریشه در ماهیت جوامع مصرف‌زده آنها دارد. نویسنده راهکار آن را استخدام یک نیروی حرفه‌ای دستمزدبگیر یا ایجاد یک نظام بازدارنده مراقبت ویژه اقتصادی برای کشورهای فقیر که علائم ناکارآمدی در اقتصادشان بروز کرده می‌داند. این مراقبت ویژه می‌تواند برای نوسازی مؤسسات ملی، امکان حضور شرکت‌های فراملیتی در این اقتصادها و بهره‌وری از تجارب گسترده مدیران آنها را فراهم کند. صدالبته که اغلب مدیران شرکت‌های فراملیتی به طبیعی بودن تجاوز و چپاول اجتماعی و زیست‌محیطی معتقدند و درک کردن فقر برای آنها هیچ معنایی ندارد. مشکل اصلی فقدان اخلاق است اخلاقی که بشریت را یک واحد منفرد به شمار می‌آورد.

دیورود در فصل آخر به «راه‌حلها» می‌پردازد؛ تنها راه کشورهای توسعه نیافته برای بقا این است که موازنه‌ای بین رشد جمعیت و منابع حیاتی نظیر غذا، انرژی و آب به عنوان امری اضطراری ایجاد شود و فضای اجتماعی - سیاسی آرام برای پیش بردن فرایند نوسازی نیز اقدامی ضروری است. حداقل این موازنه این است که جمعیت بر عرضه منابع حیاتی فزونی نگیرد. اگر کشورهای توسعه نیافته جمعیت را کاهش ندهند آب و غذا و انرژی را تأمین نکنند و هیچ مزیت استراتژیکی بین‌المللی برای دریافت کمکها و سرمایه‌گذاری‌های خارجی بیشتر به عنوان یک دولت ملی کسب نکنند، همواره در معرض